



خاطره زهرا رنجبر از انتقالش به دبستان حضرت رقیه (س) در محله جنت

واقف مدرسه مثل پدر بود



صندوق
خاطرات

سوم به دبستان حضرت رقیه (س) در بازار جنت بروم.

● واقف خوش خلق مدرسه

روزی که مقابل در مدرسه ایستاد، یک ساختمان قدیمی رادی که داخل آن نیز سبک و سیاق قدیمی داشت. برایش جالب بود که در چنین فضایی درس بدهد ولی موقعی که واقف مدرسه رادی، حضور در آن مدرسه برایش دلچسب تر شد؛ «پیرمردی بسیار خوش برخورد که عاشق بچه ها بود، در هفته سه چهار مرتبه به مدرسه سر می زد و هر بار نیز همراه خودش چیزی می آورد. او حاج مهدی دستمالچی، واقف این بنا بود. به خاطر ادا تش به حضرت رقیه (س) خانه پدری اش را

نجمه موسوی زاده انتقالی به مشهد برای زهرا رنجبر، ساکن محله جنت، ماجرای عجیب داشت. او هیچ گاه تصور نمی کرد ورودش به این شهر، با آرزوهای او و راهایش گره بخورد. تصمیمی که برای همراهی با پسرش گرفته بود، به مسیری متفاوت و غیرمنتظره تبدیل شد. داستانی که شاید به نظر یک تصمیم ساده بیاید، برای او به تجربه ای فراموش نشدنی تبدیل شد. خاطره شنیدنی او را بخوانید.

● شبیه یک نشانه

سال ۸۷ بعد از هفده سال خدمت در کسوت معلم، معاون و مدیر مدرسه، به دلیل اینکه پسرش در دانشگاه مشهد قبول شده بود تصمیم گرفت همراه او از قوچان به مشهد بیاید؛ بنابراین درخواست انتقالی داد. زهرا خانم تعریف می کند: از موقعی که معلم شده بودم، هر وقت به مشهد می آمدم و از مقابل دبستان ریحانه در خیابان کوهسنگی رد می شدم، با خودم می گفتم خدایا می شود روزی در این مدرسه تدریس کنم؟

هنگامی که قرار شد به مشهد منتقل شود در کاغذی که به دستش داده بودند نوشته شده بود: «محل خدمت دبستان ریحانه».

هنوز مزه شیرین تحقق خواسته اش را کامل نجشیده بود که خانمی جلو آمد و از زهرا خانم پرسید که می شود مکان خدمتش را با او عوض کند؛ آن خانم بچه کوچک داشت و دبستان ریحانه نزدیک خانه اش بود. قبول کردم که با او جابه جاشوم. قرار شد برای تدریس پایه



برای تحصیل دانش آموزان و به نام حضرت وقف کرده بود. حاجی دستمالچی مردی بازاری بود که صبح های بسیاری با خوراکی یا جعبه شیرینی، گلاب و... به مدرسه می آمد. او خوراکی را بین بچه ها توزیع و نمازخانه را با گلاب خوش بومی کرد؛ «آن قدر مهربان بود که مانند یک پدر با کارکنان مدرسه برخورد می کرد. یادم است چند باری که صحبت از جابه جایی مدرسه پیش آمد، به مدیر مدرسه می گفت گوسفند قربانی می کنم که از اینجا بروید».

● لحظه تلخ وداع

پنج سال بعد، درست موقعی که حاج مهدی در بستر بیماری بود، ساختمان کنار مدرسه که آن هم بنایی قدیمی داشت فروخته شد. چند ماه بعد، صاحب آن تصمیم به ساخت واحد تجاری چند طبقه گرفت؛ «مهندس ساخت به ما هشدار داد که ممکن است هنگام تخریب یا ساخت بنا، ساختمان مدرسه آسیب ببیند و بهتر است جای مدرسه را تغییر دهیم».

در گیر و دار برپایی جلسات و مشورت گرفتن، حاج مهدی به رحمت خدا رفت؛ «با تصمیم رئیس آموزش و پرورش و برای حفظ جان دانش آموزان مدرسه را تخلیه کردیم. آن روز همه ما به یاد حاج مهدی بودیم و چشم هایمان پر از اشک شده بود».

زهرا خانم بعد از گذشت دوازده سال به خوبی چهره آن پیرمرد خوش رو را به یاد دارد. او هنوز هم هنگامی که از مقابل در بسته این بنا عبور می کند، فاتحه ای برای حاج مهدی می خواند.

دختر هنرمند محله سیدی از علاقه اش به نقاشی می گوید

دنیای رنگی حلما

کسی هدیه هم می دهی؟

مادرم همه نقاشی هایم را نگه می دارد. برخی از آن ها را به اطرافیانم هدیه می دهم. البته برخی مواقع هم آن ها تصویری را که دوست دارند به من سفارش می دهند که برایشان بکشم.

● اوقات فراغت را با چه کارهایی سپری می کنی؟

از همان کودکی با ظروف و وسایل بازیافتی کار دستی های زیبایی درست می کردم. حالا هم اگر فرصتی باشد، کار دستی های خلاقانه درست می کنم. کتاب های علمی می خوانم و فیلم می بینم. به صفحات مجازی، نقاشان و طراحان نگاه می کنم و با تکنیک های جدید آشنایم می شوم.

● برای آینده ات چه برنامه ای داری؟

هیچ وقت فکر نمی کردم که نقاشی برایم جدی شود. حالا که به صورت حرفه ای وارد این هنر شده ام، دوست دارم در مسابقه های بین المللی شرکت و نمایشگاهی از آثارم را برپا کنم. در حال حاضر هم تمرکزم را برای نمایشگاه گروهی که بناست اردیبهشت سال آینده برگزار شود، گذاشته ام. خیلی هیجان دارم و برای ارائه آثار خوب تلاش می کنم.

● اگر می توانستی روی دیوارهای شهر نقاشی بکشی، چه می کشیدی؟

سال گذشته به دلیل آلودگی هوا بارها تعطیل شدیم. شهرمان آلوده است و دوست دارم روی دیوارهای شهر، نقاشی جنگل های سرسبز و پرندگان زیبارا بکشم تا روحیه مردم با دیدنشان شاد شود.



شروع و در دوره آموزشی آن هم شرکت کردم.

● کدام رنگ ها را دوست داری و

در نقاشی ات بیشتر استفاده می کنی؟
رنگ های روشن را بیشتر دوست دارم مانند آبی، سبز و صورتی؛ به همین دلیل این رنگ ها زودتر تمام می شود.

● اگر بخواهی داستانی را نقاشی

بکشی، کدامشان را انتخاب می کنی؟
علاقه زیادی به شاهنامه فردوسی دارم. دوست دارم داستان زال و سیمرغ را به تصویر بکشم.

● نقاشی های ت را نگه می داری یا به



سمیرا امینشادی | حلما نیک پور محمدی

یازده سال دارد و نقاشی با مداد رنگی را یک سالی هست که به طور حرفه ای دنبال می کند. او مقام اول ناحیه ۷ آموزش و پرورش را در سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۳ به دست آورده است. حلما استعداد خوبی برای نقاشی دارد و این هنر زیبا را بدون اینکه به کلاس آموزشی برود و تنها از راه دیدن نقاشی های کتاب هایش یاد گرفته است. او روی ظروف و اشیای سفالی هم طرح های زیبایی می کشد. حلما به تازگی انیمیشنی از ساختار گوش درست کرده است. این دختر هنرمند محله سیدی، طرحش را برای جشنواره جابرین حیان ارسال کرده و چشم انتظار نتیجه آن است.

● چه شد که فهمیدی به نقاشی علاقه داری؟

مادرم تعریف می کند سه چهار ساله که بودم، کتاب های داستانم را مقابلم می گذاشتم و تلاش می کردم شبیه نقاشی های کتاب بکشم. مادرم که استعدادم را دید، برایم دفتر و مداد رنگی خرید. مدتی هم به نقاشی روی سفال علاقه مند شدم و بدون آموزش و فقط از طریق دیدن مدل های بازاری، کارم را شروع کردم.

● به چه سبک نقاشی ای علاقه داری؟

بیشترین علاقه ام نقاشی با مداد رنگی است. یک سال قبل بود که به طور حرفه ای نقاشی با مداد رنگی را